

سلفی گری نقلی 2 (احمد بن حنبل)

سلفی گری نقلی 2 (احمد بن حنبل)

وهابیان همواره در تلاش بوده اند تا برای خود ریشه و پیشینه تاریخی در جهان اسلام فراهم کنند از این رو ادعا می کنند سلفی گری وهابی پیرو مکتب احمد بن حنبل (حنبلیان) می باشد اما حنبلیان هرگز این ادعا را قبول نکرده و آنان را به رسمیت نشناخته اند. در ادامه این مقاله زندگی نامه احمد بن حنبل و عقاید وی مورد بررسی قرار گرفته و میزان تاثیر عقاید او بر وهابیت بررسی خواهد شد.

مقدمه

اهل سنت، از نظر فقهی پیرو یکی از مذاهب چهار گانه اند، که به ترتی تاریخی عبارتند از مذهب حنفی که « ابوحنیفه » (80 تا 150 ق) بنیان گذار آن است (1: ص15) مذهب مالکی که « مالک بن انس » (93 تا 179) آن را شکل داد؛ مذهب شافعی که بنیان گذار آن « محمد بن ادريس شافعی » (150 تا 204 ق) بود؛ و مذهب حنبلی که « احمد بن حنبل » (164 تا 241 ق) آن را بنیان نهاد.

از نظر کلامی نیز اهل سنت دارای مکتب های کلامی مختلفی هستند، از آن جمله، مذهب اشعی (متوفی 324)، مکتب ماتریدی (متوفی 333) طحاوی (متوفی 331) و در گذشته، معتزله بوده است. البته امروز نو معتزلیان را نیز باید در ردیف مکاتب کلامی جدید شمرد.

آن چه بررسی شخصیت و اندیشه ی احمد بن حنبل را در میان مذاهب اسلامی ضروری می کند، ادعای سلفی گری وهابی مبنی بر وابستگی و پی روی این مکتب از احمد بن حنبل است. آنان با ادعای پی روی از وی، می کوشند برای خود ریشه و پیشینه ای در جهان اسلام فراهم کنند؛ اما حنبلیان هرگز آنان را به رسمیت نشناخته اند. دانشمندان حنبلی کتاب های فراهم کنند؛ اما حنبلیان هرگز آنان را به رسمیت نشناخته اند. دانشمندان حنبلی کتاب های مختلفی بر ضد سلفی گری وهابی که ادامه سلفی گری « ابن تیمیه » (سلفی گری اعتقادی) است، نوشته اند، هم چنین میان مکتب حنبلی و وهابی گری تفاوت های بسیاری وجود دارد.

در این فصل، اندیشه و روش احمد بن حنبل و میزان تأثیر اندیشه های او بر وهابیت و نیز درستی و نادرستی ادعای سلفی گری وهابی در انتساب خود به این مذهب، بررسی خواهد شد.

1- زندگی نامه

احمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی، در سال 164 قمری در شهر بغداد به دنیا آمد (2: ص 184) پدرش نظامی بود و پیش از تولد وی، در مرو - از نواحی خراسان - در گذشت و مادرش در حالی که به او باردار بود، به بغداد رفت (3: ص 181) احمد در شانزده سالگی به سماع حدیث روی آورد. (4: ص 258) از آن پس، زندگی احمد با حدیث گره خورد. ابتدا وی در شهر بغداد که در آن زمان، دوران شکوفایی علمی خود را می گذراند، به سماع حجدی پرداخت و پس از آن به کانون محدثان، یعنی بصره، کوفه، حجاز، یمن و شام سفر کرد و از بسیاری از شخصیت های

اهل حدیث، همچون «وکیع» و «اسحق بن راهویه» حدیث شنید (4: ص 264) به گفته «محمد ابو زهره» احمد تا سن چهل سالگی به سن کمال است، حدیث نقل نکرد و از آن پس به نقل و روایت حدیث پرداخت و رفته رفته به محدثی نام آور و رهبری برای اهدل حدیث تبدیل شد. زندگی احمد در طول عمر هفتاد و هفت ساله اش با افت و خیزهای فراوانی رو به رو بود. در دوران مأمون، معتصم و واثق، که اوج رشد و شکوفایی و قدرت سیاسی معتزله بود و به همین علت نیز سال های فراوانی را در زندان گذراند. ایستادگی او در برابر دستگاه حکومت، از او چهره ای قهرمان برای اهل حدیث به وجود آورد، تا آن جا که ماجرای سختی وی را به «عصر محنت» تعبیر می کنند.

دوران متوکل برای احمد، دوره‌ی گشایش بود. متوکل بر خلاف پیشینیان خود، روش اهل حدیث را برگزید. وی به احمد بسیار احترام می گذاشت و هدایای بسیاری برای او و خانواده اش می فرستاد؛ هر چند برخی از مورخان نوشته اند که وی این هدایا را نمی پذیرفت و زندگی ساده و زاهدانه ای داشت. احمد از همسر نخست خود، «صالح» از همسر دوم خود، «عبدالله» و از وصلت با یک کنیز، پسرانی با نام های «حسن»، «محمد» و «سعید» آورد. در میان فرزندانش، عبدالله در انتقال موارث حدیثی پدر نقش مهمی ایفا کرد. (6. ص 185) احمد در سال 241 ق در سن هفتاد و هفت سالگی پس از یک دوره بیماری سخت، چشم ا جهان فرو بست.

2 - روزگار احمد

قرن دوم هجری قمری، دوران تحولات بنیادین در ساحت اندیشه و عمل در جهان اسلام بود. ورود اندیشه های بیگانه، جلوگیری از نقل و تدوین حدیث و سنت نبوی، حاکمان فاسد، انباشت ثروت ناشی از فتوحات، و انزاوی کانون علم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یعنی اهل بیت علیهم السلام، جامعه ی اسلامی را با بحران هایی اساسی رو به رو کرده بود. به گواهی تاریخ، همواره در فضای بحرانی که ناشی از خلأ معنی و ایدئولوژی است، افراط و تفریط هایی شکل می گیرد که به جای آن که شرایط را بهتر کند، بر دشواری های می افزاید. بر این اساس، جدا از مذهب های انحرافی که از همان دهه های نخستین اسلام شکل گرفتند، در قرن دوم، مهم ترین چالش میان اهل حدیث و معتزله بود، که هر چند در اردوگاه هر کدام، جریان های معتدلی نیز وجود داشت، در مجموع، هر دو گرایش، قرائت مناسبی را ارائه نکردند. معتزلیان در دوران بنی امیه فعالیت ها و تلاش های بسیاری را برای گسترش مکتب خود انجام دادند، تا آن جا که در دستگاه خلافت نیز نفوذ کردند و افرادی همانند «یزید بن ولید بن عبدالملک مروان» (متولد 126) و «مروان بن مروان» (متولد 132)، آخرین خلیفه ی اموی را به مسلک خود در آوردند. (7: ص 13 و 14)

در امر تبلیغ نیز مبلغان معتزلی به دستور «و اصل بن عطا» و با سازمان دهی مناسب به نقاط مختلف رفتند و به تبلیغ مسلک خویش پرداختند برای نمونه، «محض بن سالم» به خراسان، «عبدالله بن حارث» به مغرب، «ایوب» به جزیره، «حسن بن ذکوان» به کوفه و «حسن بن طویل» به ارمنیه رفت (7: ص 32)

در دوران خلفای عباسی نیز وضعیت آنان با افت و خیزهایی همراه بود. «عمر و بن عبید»، چهره ی بزرگ مکتب اعتزال، با «منصور دوانیقی» (138-158) روابط صمیمانه ای داشت اما «مهدی عباسی» به علت گرایش به اهل حدیث، با فعالیت معتزله موافق نبود و آن ها را «اصحاب اهواء» معرفی می کرد. مراد وی از اصحاب اهواء گروه های مخالف اهل حدیث بود. (8: ص 221) «هارون الرشید» نیز مانند برادرش با معتزله مخالف بود و بسیاری از اهل کلام را روانه زندان کرد.

در میان خلفای عباسی، « مأمون » دانشمند ترین آنان بود (9: ص 163) هر چند بررسی و مطالعه ی علوم یونان، هند و بین النهرین، از زمان منصور عباسی آغاز شده بود، اما در دوران مأمون به اوج خود رسید. کتابخانه ی « بیت الحکمة » که در زمان هارون الرشید پایه گذاری شده بود، در زمان مأمون از کتابخانه ای صرفاً مطالعاتی به مرکز علمی ترجمه تبدیل شد و بسیاری از آثار، در این مجموعه به عربی ترجمه شدند. این مرکز برای خلفای بعدی، الگویی برای بنیان گذاری مراکز علمی شد. (10: ص 141)

دوران مأمون دوره ی اوج رشد و شکوفایی مکتب معتزله است. در این دوران، بزرگان معتزله در دستگاه حکومت نفوذ کردند و بسیاری از سمت ها کلیدی از اشغال کردند. شناخته می شد و همه ی همت خود را برای گسترش عقاید معتزله به کار گرفت. معتزلیان در دوران معتصم و واثق عباسی نیز هم چنان قدرت را در دست داشتند.

3 - دوران محنت

اهل حدیث و معتزله در اموری با یک دیگر مخالف بودند. نخستین مسأله، روش شناسی بود. معتزلیان بر خلاف اهل حدیث، هر چند به منابع نقلی توجه داشتند، بیش تر بر عقل تمرکز می کردند؛ در حالی که اهل حدیث به هیچ روی با روش عقلی موافق نبودند و حتی در مباحث اعتقادی نیز بر متون حدیثی تکیه می کردند. چنین رویکردی در مباحثی مانند حسن و قبح عقلی (دیدگاه معتزله) و حسن قبح شرعی (دیدگاه اهل حدیث)، و مباحث توحید و شرک تأثیرهای مستقیمی بر جا می گذاشت.

اما آن چه بیش از همه روابط میان اهل حدیث و معتزله را آشفته کرد، مسأله ی حدث و قدم قرآن بود. معتزلیان قائل به حدوث و خلق قرآن بودند؛ زیرا اعتقاد به قدیم بودن قرآن را با اصل توحید ناسازگار می دانستند. در نگاه آنان، چنین اعتقادی ریشه در مسیحیت داشت؛ مسیحیات نیز عیسای کلمه الله را قدیم می دانند و این اندیشه از آموزه های مسیحی به جهان اسلام وارد شده بود. آنان هم چنین در این زمینه به آیاتی نیز استناد می کردند (8: ص 226 و 229)

در برابر، اهل حدیث به قدیم بودن قرآن و مخلوق نبودن آن اعتقاد داشتند و این امر مشکلات چندی را در برابر آنان قرار می داد؛ زیرا قرآن یا باید خالق باشد یا مخلوق؛ آنان اذعان داشتند که قرآن خالق نیست، اما مخلوق بودن آن را نیز نمی پذیرفتند.

مأمون حساسیت ویژه ای به این مسأله داشت و به شدت بر اهل حدیث سخت می گرفت و الیان مأمون به دستور او عالمان و قاضیان و اندیشمندان هر شهر را جمع می کردند و از آنان به مخلوق بودن قرآن اقرار می گرفتند؛ اگر کسی اقرار نمی کرد، وی را تنبیه و از مسئولیت های اجتماعی محروم می کردند. در این شرایط، همه محدثان از بیم جان مقام، بر خلاف اعتقاد قلبی، به مخلوق بودن قرآن اقرار کردند، در این میان، تنها احمد بن حنبل به خلق قرآن اقرار نکرد و به همین علت، سختی ها و زندانی شدن های بسیاری را متحمل شد. در دوران معتصم و واثق نیز چنین وضعیتی برای وی وجود داشت. برخی از اهل حدیث از این دوران و شکنجه هایی که احمد شده است، گزارش هایی داده اند که به نظر می رسد رنگی از اغراق داشته باشد و در راستای قهرمان سازی و ایجاد احساسات در میان عامه ی مردم درباره ی مظلومیت احمد و به تبع آن اهل حدیث، انجام شده باشد. اما به هر حال معتزله که در دستگاه عباسی نفوذ بسیاری داشتند، با ایجاد شرایط سخت برای مخالفان، نوعی دستگاه تفتیش عقاید به راه انداختند. چنین روشی، هر چند در کوتاه مدت آنان را موفق کرد، در دراز مدت به از بین رفتن جایگاه آنان در میان مردم و بر چیده شدن بساط عقل گرایی در میان اهل سنت انجامید.

مخالفت های احمد با مسأله ی خلق قرآن و رنج های او موجب شد که وی به قهرمانی برای اهل حدیث تبدیل شود و اهل حدیث از این دوران با عنوان «دوران محنت» یاد کنند و با استفاده تبلیغاتی از آن، عقاید و اندیشه های خود را ترویج کنند. به هر حال با روی کار آمدن متوکل، شرایط احمد نیز دگرگون شد؛ جامه های نو بر وی پوشانیدند و وی را تکریم و احترام کردند.

4 - روش شناسی احمد بن حنبل

چنان که در فصل های گذشته گفته شد، روش شناسی درباره ی شیوه ی استخراج آموزه های دین بحث می کند؛ به این معنی که از نظر شرعی چه روشی در استخراج آموزه های دینی اعتبار دارد (برای آگاهی بیش تر، رک همین کتاب؛ فصل اول؛ سلفی گری، مبانی عام سلفی گری، روش شناسی سلفی گری). در این میان، احمد بیش از هر روش دیگری به روش نقلی علاقه داشت و عمر و زندگی خود را نیز به سماع و نقل گذراند. وی به عقل بدبین بود و به همیت علت نیز با متکلمان و کسان که از روش های عقلی برای رسیدن به مبانی کلامی استفاده می کردند، به شدت مخالف بود. علت این امر نیز در نگاه روشی احمد ریشه داشت؛ زیرا روش وی در عرصه اعتقاد، نقل بود؛ در حالی که کلام، علمی بود که از روش های عقلی برای رسیدن به مبنای اعتقادی استفاده می کرد. وی می گوید "ایمان به قدر و روایاتی که در این زمنه آمده، واجب است و هیچ گونه پرسشی در این باره جایز نیست." و توصیه می کند که "نباید درباره ی چنین مسائلی با کس به مناظره پرداخت و نباید علم جدال را اموخت" (11 ص 51 و 52)

چنین فضایی موجب شده بود که احمد هرگز حکم مسأله ای را به جز از راه نقل نگوید و در نتیجه، فقه تقدیری (احتمالات و فروغ فرضی مسائل) در فقه احمد دیده نمی شود؛ زیرا این فروغ در منابع نقلی وجود خارجی نداشتند و از آن جا که منبعی جز منابع نقلی وجود نداشت، احادیث ضعیف و تساهل در پذیرش حدیث، از جمله مبانی وی بود (12: ص 243) به نظر می رسد آن چه احمد را در امان نقل گرایمی مفرط انداخت، فضای حاکم بر آن دوران و فعالیت افراطی معتزله بود. اهل حدیث چنین می پنداشتند که دین ناب اکنون در غربت افتاده و اندیشه های که از خارج از اسلام به جهان اسلام وارد شده است، دین را در محاق قرار داده است. آنان به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد می کردند که: "بدأ الاسلام غریباً، و سیعود کما بدأ غریباً، فطوبی للغرباء" (13: ص 12)

اهل حدیث چنین تبلیغ می کردند که باید به اسلام سلف بازگشت؛ اسلامی که اکنون به علت فلسفه و مهار گسیختگی عقل، مظلوم و غریب واقع شده است. چنین حرکت نیز ممکن نیست، مگر با ستیز با عقل و استفاده از نقل. (13: ص 2) مهم ترین چهره ی چنین جریانیه که رهبری آن را نیز بعدها در دست گرفت، «احمد بن حنبل شیانی» بود.

5 - احمد بن حنبل و حدیث گرایمی

بی شک نقل گرایمی احمد بن حنبل ارتباط مستقیمی با حدیث گرایمی او دارد. به عبارت دیگر، نقل گرایمی در روش، حدیث گرایمی در معرفت شناسی را به دنبال دارد. احمد نه تنها در فروغ دین، بلکه در اصول نیز تابع نصوص و اخبار بود و چنین وضعیتی، در برابر دید گاه معتزله که برای عقل و تأویل جایگاه بالایی قائل بودند، قرار داشت. احمد از رأی و قیاس استفاده نمی کرد و در هنگام تعارض میان دو خبر، به مرجحات توجهی نداشت و میان آن ها جمع می کرد. به همین علت، گاهی به دلیل وجود دو خبر درباره ی مسأله ای، دو حکم متفاوت درباره ی آن صادر می کرد. به گفته ابن قیم: "هر گاه صحابه در امری دارای دو نظر می شدند، بن حنبل نیز در آن

مسأله دو نظر را ارائه می کرد " (14: ص 29)

اساس و اندیشه ی حدیث گرای احمد بن حنبل بر پنج اصل استوار بود.

1 - اگر نصی می یافت به آن فتوا می داد و به موارد مخالف توجهی نمی کرد و هرگز عمل، رأی، قیاس و یا نظرات دیگران را بر حدیث مقدم نمی کرد.

2 - اگر نصی پیدا نمی شد، به فتوای صحابه تمسک می کرد و هرگز رأی، عمل و یا قیاس را بر آن مقدم نمی کرد.

3 - اگر میان صحابه در حکمی اختلاف وجود داشت، نظری را که به کتاب و سنت نزدیک تر بود می پذیرفت و اگر چنین نمی شد، اختلاف میان آن ها را بیان می کرد، اما به هیچ یک به صورت قطعی معتقد نمی شد.

4 - اگر درباره ی حکمی، خبر موثق و قوی نمی یافت، به حدیث مرسل و یا ضعیفی که رادعی نداشته باشد، تمسک می کرد و آن را برای رأی و قیاس مقدم می داشت.

5 - اگر در مسأله ای، نص یا قول صحابه و یا اثر مرسل یا ضعیفی را نمی یافت، ضرورتاً به قیاس متوسل می شد.

احمد بن حنبل از نص به «امام» تعبیر می کرد. به گفته ی ابن قیم: " به شدت از فتوا دادن در مسأله ای که حدیث یا اثری از گذشتگان در آن نبود، اجتناب می کرد و کراهت داشت، و به شاگردانش می گفت که تکلم در مسأله ای که در آن، امام (خبر) وجود ندارد، بپرهیزید."

(برای آشنایی با دیدگاه وی درباره نصوص، ر. ک 14: ص 29-33) فرزندش عبدالله از قول پدر می گفت: " حدیث ضعیف در نزد من، از رأی بهتر است" هنگامی که عبدالله وی پرسید "شخصی در شهر ی ساکن است که در آن شهر به جز محدثی که توانایی تشخیص احادیث صحیح از سقیم را دارد، کسی از اصحاب رأی را نمی یابد؛ اگر مسأله ای برای وی پیش آمد، چه کند و سراغ چه کسی برود؟" احمد گفت: " یسأل اصحاب الحدیث و لا یسأل اصحاب الرأی؛ ضعیف الحدیث أقوى من الرأی" (14: ص 88)

با این رویکرد، عالمان امت به دو گروه منحصر می شوند: حافظان حدیث و فقهیان. (14: ص 8 تا 9) در نگاه حدیث گرا، همه ی نیازهای دنیا و آخرت انسان ها در حدیث آمده است. (15: ص 375) هم چنین در این مکتب، در کنار قرآن و سنت، سخنان صحابه و تابعین نیز حجیت دارد؛ کسانی که به ادعای سلفیان، فهمشان از فهم همه ی امت در عصرهای بعدی، فراتر است و آگاهی آنان به مقاصد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قواعد دین و شرع، کامل تر از علم همه ی کسانی است که پس از آن ها آمده اند یا خواهند آمد. (16: ص 187)

حدیث گرای مفرط، در نهایت به ستیز با اجتهاد و رأی می انجامد و عقل ستیزی را به دنبال دارد. احمد با اصحاب رأی به شدت مخالف بود؛ آنان که در استنباط و استخراج احکام در مواردی که نص صحیحی وجود نداشت به اجتهاد می پرداختند. محمد بن احمد بن واصل مقری، می گوید: " از احمد درباره ی رأی (اجتهاد) پرسش شد؟ صدایش را بلند کرد و گفت: هیچ چیزی با رأی یا اجتهاد ثابت نمی شود؛ بر شما باد به قرآن، حدیث و آثار (سخنان صحابه و تابعین). " از احمد درباره ی رأی (اجتهاد) پرسش شد؟ صدایش را بلند کرد و گفت: هیچ چیزی با رأی یا اجتهاد ثابت نمی شود؛ بر شما باد به قرآن، حدیث و آثار (سخنان صحابه و تابعین)" (16: ص 400)

در نگاه احمد هنگامی که هیچ حدیث یا اثری- هر چند ضعی- از صحابه در دست نباشد، نوبت به اجتهاد می رسد و حکمی که از راه اجتهاد به دست آید، هم ظن آور است و به کار دیگران نمی آید؛ و هم ذاتاً مذموم است و هیچ الزامی نیز به عمل براساس آن وجود ندارد.

مشکلات مکتب حدیث گرای با توجه به ماجرای حدی و جایگاه عقل و اجتهاد- که معتبر است

که انتساب آن به پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت باشد و این امر، با توجه به سرگذشت حدیث که در فصل گذشته بیان شد، با مشکلات جدی رو به روست؛ ثانیاً فهم متون، دلالت احادیث و تلاش برا رفع تعارضات میان آن ها، پیش از هر چیز نیازمند تعقل و تفکر است. از سوی دیگر، نادیده انگاشتن عقل به صورت کامل، مخالفت صریح با آیات قرآن است که انسان ها را به تدبر و تعقل امر می کند.

5.1- مسند

شاید مهم ترین اثر حدیثی اهل سنت، «مسند احمد بن حنبل» باشد، که سی هزار حدیث را در بردارد. تدوین این کتاب به خوبی نمایانگر رویکرد حدیثی احمد بن حنبل است. گفته شده است احمد احادیث آن را از میان بیش از هفتصد و پنجاه هزار تا یک میلیون حدیث، انتخاب کرده است. (17: ص 431 و 18: 56 مقدمه)

احمد، خود در توصیف این کتاب می گوید: این کتاب را نوشتم تا چنان چه مردم در حدیثی از رسول خدا(ص) اختلاف کردند، بدان رجوع کنند. (19: ص 14)

در محتوای این کتاب و شیوه ی نگاشتن مسند، سخنان زیادی گفته شده است. واقعیت این است که احمد، خود به تدوین این کتاب همت نکرد و با قرائت روایات بر شاگردان خود، همانند فرزندش عبدالله (290)، و ابوبکر قطیعی (368)، آنان به تبویب و تدوین مسند اقدام کردند. هم چنین از آن جا که احمد در سیزده سال آخر عمر خود، روایت حدیث را ترک کرد و در این فرصت، روایات پیشین خود را نیز تهذیب نکرد، در کتاب او در هم ریختگی اسناد و مسانید دیده می شود. (20: ص 329) چنین وضعیتی موجب شده است که «مسند حنبل» از مشکلات احادیث ضعیف و ساختگی به دور نباشد؛ تا آنجا که در سال 750 یکی از حنبلیان از «ابن حجر عسقلانی» تقاضا می کند کتابی در دفاع از مسند بنویسد و ادعای ضعیف بودن روایات این کتاب را رد کند، اما ابن حجر، بر عکس، با تدوین کتابی با نام «القول المسدد فی الذب عن مسند الامام احمد» بیان می کند که در کتاب «مسند احمد»، احادیث ضعیف فراوان، و احادیث ساختگی اندکی وجود دارد. (21: ص 4)

البته در برابر این طعن ها، برخی از اندیشمندان بزرگ نیز کتاب احمد را ستوده اند که از آن جمله می توان به «سیوطی» اشاره کرد که می گوید "کل ما فی مسند احمد فهو مقبول." (22: ص 42)

همچنین المسند در میان تمامی اهل سنت به عنوان یکی از منابع مهم و اصیل شناخته می شود. پرسشی که به وجود می آید این است که چرا مسند احمد از نظر تاریخی بر اصحاب سته مقدم است، همسنگ صحاح سته نیست؟

اگر علت، ضعف برخی از احادیث آن نباشد، صحاح سته نیز سرشار از احادیث ضعیفند. حتی در عون الباری نقل شده است که بخاری کتاب خود را به احمد عرضه کرد و او بیش تر روایات آن را نپذیرفت. (23: ص 218 به نقل از 24: ص 18) همچنین ذهبی «25: ص 10» و محمد بن علی بن حمزه (26: ص 10) نیز احادیثی را نام برده اند که در صحیحین آمده اند، ولی احمد آن ها را انکار کرده و گفته است باید به دیوار کوبیده شوند. با این حال، چرا مسند احمد، همپای دیگر صحاح سته، مورد توجه مجامع اهل سنت نیست؟

6- احمد بن حنبل و اهل بیت (ع)

با توجه به جایگاه احمد در جریان حدیث گرایان و شهرت وی در تخصصش در زمینه ی علم رجال، بعید است علت مهجوریت مسند، ضعیف احادیث باشد؛ بلکه علت را باید در جای دیگری جست؛ زیرا نه تنها از این نظر میان مسند و صحاح هیچ تفاوتی وجود ندارد، بلکه احمد در ضبط

و استخراج حدیث شهرت بیش تری از سایر محدثان دارد و امام المحدثین است. تنها تفاوت میان مسند احمد با صحاح سته، وجود انبوهی از روایات پیرامون علی (ع) و اهل بیت (ع) در آن است.

نخستین مسأله ای که در فعالیت های علمی احمد درباره ی اهل بیت (ع) مطرح است، مسأله تربیع است. پس از جنگ صفین و تبلیغات شدید بنی امیه، امر خلافت بر اهل سنت مشتبه شد؛ به این معنی که چه کسی پس از عثمان، خلیفه ی چهارم باشد؟ به ویژه جریان عثمانی که در میان اهل حدیث بسیار رواج داشت و تنها سه خلیفه ی نخست را به عنوان خلفای به حق پیامبر (ص) به رسمیت می شناخت. فعالیت های بنی امیه و جعل احادیث بسیار در مذمت علی (ع) و خاندانش، و انزوای آنان در طول سالیان حکومت بنی امیه نیز به این وضعیت بیش تر دامن می زد. احمد پاسخ این پرسش را - که به مسأله تربیع معروف است - به طور واضح و قطعی داد. احمد پاسخ این پرسش را - که به مسأله تربیع معروف است - به طور واضح و قطعی داد. احمد در این شرایط مبهم، حضرت علی (ع) را به عنوان خلیفه ی چهارم معرفی کرد. سخن مشهور او یکی از اسناد مهم تاریخی است که گفت: «من لم یثبت الامامة لعلی (ع) فهو اضل من حمار اهله». (27: ص 30، مقدمه ی تحقیق) یعنی کسی که امامت را برای علی (ع) ثابت ندادند، از چهارپای خانه اش گمراه تر است.

فرزندش عبدالله می گوید: "روزی در خدمت پدر بودم که گروهی از اهل کرخه نزد پدرم آمدند و از ابوبکر و عمر و عثمان شروع به صحبت کردند و در آن مبالغه کردند.

سپس در مورد خلافت علی (ع) سخن گفتند و اطاله ی کلام کردند. در این حال پدرم سرش را بلند کرد و گفت: ای گروه! در مورد خلافت و علی (ع)، و علی (ع) و خلافت زیاد سخن گفتید. بدانید که خلافت برای علی (ع) زینت نیست؛ بلکه علی (ع) موجب اعتبار و زینت خلافت است" (4: حدیث 1163 من ترجمه علی (ع))

احمد در تعدیل نگاه اهل حدیث - که بیش تر عثمانی بودند - درباره ی حضرت علی (ع) نقش اساسی ایفا کرد. چرا که عثمانی ها، نه تنها علی (ع) را خلیفه نمی دانستند، بلکه به هیچ روی مزیتی نیز برای آن حضرت در قیاس با دیگر صحابه قائل نبودند؛ و چنان که «ابن قتیبه» می نویسد، اهل حدیث به دلیل کینه توزی با روافض، صریح ترین فضایل او همچون حدیث غدیر و منزلت را نیز انکار می کردند. (28: به نقل از ابن قتیبه دینوری) احمد این دیدگاه را شکست و صحیح ترین احادیث مناقب را درباره ی حضرت علی (ع) می دانست. (29: ص 399؛ 30: ص 638؛ 31: ص 107؛ 33: ص 81)

احمد در کتاب فضائل الصحابه به صورت مشروح درباره ی فضایل علی (ع) سخن گفته است. اختصاص نزدیک به دویست صفحه به فضایل امام علی در این کتاب - که همه ی روایات آن به نقل از احمد بن حنبل است - نشان می دهد وی تا چه اندازه در برابر اهل حدیث عثمانی مذهب جوشکنی کرده است. در این دویست صفحه، بسیاری از نکات زندگی آن حضرت و نیز فضایل ایشان، از جمله حدیث غدیر (ص 569)، منزلت، سدوا الابواب (ص 582)، ثقلین، نزول آیه ی تطهیر در حق اهل بیت (ع) (ص 588)، اولین مسلمان (ص 590)، اخوت (ص 598)، و بیشتر فضایل و مناقب امام (ع) آمده است. حتی گاه در نقل های احمد، فضایی برای امیرمومنان (ع) نقل می شود و شگفت آور است. وی در عظمت علی (ع) می گوید: "هیچ گاه علی از حق جدا نشد و حق نیز همواره با او بود." (35: ذیل حدیث 1117)

از وی درباره ی معنی «علی قسیم النار و الجنة» پرسیده شد؛ وی پاسخ داد "این حدیث صحیح تر است؛ زیرا پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: به جز مومن تو را دوست ندارد و به جز منافق تو را دشمن ندارد. و بی شک مومن در بهشت و منافق در جهنم است." (36: ص 107)

این نگاه احمد، بار دیگر، رفته رفته مناقب و عظمت علی (ع) را زنده می کند و پس از آن، آثار بسیاری در عظمت علی (ع) نگاشته می شود. (28: -) جالب آن که برخی معتقدند احمد بیش از این ها به حضرت علی (ع) و اهل بیت (ع) توجه داشته است و تنها به دلیل ترس از اهل حدیث عثمانی مذهب و فضای حاکم بر زمان خود، جرأت ابراز عقاید خود را نداشته است. (28: -)

7- احمد بن حنبل و فقه

مذهب حنبلی یکی از مذاهب فقهی اهل سنت است و به همین دلیل از احمد بن حنبل به عنوان فقیه نیز نام برده می شود. اما با نگاهی به آثار و اندیشه ی احمد، وی بیش از آن که یک فقیه باشد، یک محدث است. شیوه و نظر او نیز در این زمینه مؤید این اصل است. خود او نیز هرگز خود را فقیه معرفی نکرد. روش او در فقه نیز صرفاً اکتفا به حکم مأثور بود؛ یعنی به آنچه در سنت و فتاوی صحابه آمده بود، عمل می نمود و از اجتهاد در حلال و حرام پرهیز می کرد. (37: ص 315) گفته اند مردی درباره ی حلال و حرام از او پرسید. احمد به او گفت: "خدا خیرت دهد؛ از غیر ما بپرس." آن مرد باز هم پرسش خود را تکرار کرد. احمد دوباره گفت "خدا خیرت دهد؛ از غیر ما سوال کن؛ از فقها بپرس؛ از ابائور سوال کن." (38: - و 39: ص 64) همچنین احمد بر خلاف دیگر ائمه ی فقه، اثر مستقلی در فقه ندارد و آنچه از وی بر جای مانده است، آرای پراکنده ی فقهی او در میان مردم بود که شاگرد برخی از شاگردانش، به نام «ابوبکر خلال» آن ها را گردآوری کرد. (40: ص 727) روش دشوار احمد بن حنبل در برخورد با احکام فقهی، نبود اثر ویژه ای از او در این زمینه و نیز نهی وی از نگارش، موجب شد که پیروان او در دوره های مختلف، کم تر از پیروان دیگر مذاهب فقهی باشند. (41: ص 448) تا نیمه ی دوم قرن چهارم، مذهب حنبلی در کنار مذاهب اسلامی دیده نمی شد و در قرن های بعدی بود که رفته رفته این مذهب در کنار سه مذهب اصلی دیگر اهل سنت قرار گرفت. هم اکنون نیز این مذهب از دیگر مذاهب اسلامی پیروان کم تری دارد و نزاع بر سر فقیه بودن وی (42: ص 603 و 605) و عدم فقاہت وی نسبت به دیگر امامان فقهی (37: ص 313) هم چنان ادامه دارد.

اما به طور کلی ویژگی های عمومی فقه احمد را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

(1) فتاوی احمد بن حنبل به احادیث و اخبار و آثار سلف صالح مستند بود. او بر اساس سخن پیامبر (ص) و داوری های آن حضرت و نیز فتوای صحابه - در مواردی که از نظر مخالفی اطلاع نمی یافت فتوا می داد و آن چه را هم که در آن اختلاف کرده بودند؛ می آورد. او گفته های تابعین یا فقیهانی چون مالک و اوزاعی و دیگران را که به آگاهی داشتن از روایات و آثار، مشهور بودند، مؤید فتوای خویش می گرفت.

(2) او از فرض ها دوری می گزید و تنها درباره ی آن چه عملاً رخ داده بود، فتوا می داد؛ زیرا از نظر او، فتوا و رأی چیزی است که تنها در صورت ضرورت باید به سراغ آن رفت. (43: ص 61)

(3) توجه وی به روایات و اخبار موجب نشد که فقه او محدود یا از زندگی مردم دور شود؛ چرا که مذهب او بیش از هر مذهب دیگری، در امر تعاقب، معاملات و تعهداتی که هر یک از دو طرف بر عهده دارند، آزادی و فراخی قائل است. او در مذهب خود دو اصل را مبنا گرفته و پذیرفته است:

(3.1) اصل اولی در عبادات، بطلان است؛ مگر آن دلیلی که بر صحت آمده باشد.

(3.2) اصل اولی در معاملات و عقود، صحت است؛ مگر آن دلیلی که بر تحریم و بطلان رسیده باشد.

او برای اصل نخست چنین دلیل می آورد که خداوند را تنها می توان بدان چه او خود از طریق

پیامبرانش تشریح کرده است، پرستید؛ زیرا پرستش، حق خداوند بر بنده است که خداوند آن را پذیرفته است. درباره ی معاملات نیز چنین استدلال می کرد که معاملات از حقوق بندگان است و حقوق بندگان به خود آن ها واگذار شده است؛ مگر آن زمان که دلیلی بر تحریم برسد. (4) در جایی که به نص یا اثری پذیرفته شده دست نمی یافت، بر پایه ی صحت فتوا می داد. (43: ص 61)

در مجموع - هر چند فقه احمد، فقهی سخت گیرانه و شدید است - با نگاهی به ویژگی های فقه او، رگه هایی از عقل گرایی و اجتهاد نیز در آن می توان دید؛ تا آن جا که برخی چون احمد شرباصی و مصطفی شکعه فقه او را فقهی اجتماعی نامیده اند. (44: ص 548)

با این حال، احمد به ابوحنیفه می تازد و او را اهل رأی می خواند. بیش ترین افرادی هم که به ابوحنیفه تاخته اند، اصحاب حدیث بودند و در نکوهش او، تا انتساب کفر و زندقه به او پیش رفته اند. این شیوه ی برخورد، منحصر به معاصران نبود و سرزنش اندیشه ها و نظرات ابوحنیفه، تا مدت ها بخش قابل ملاحظه ای از آثار انتقادی اصحاب حدیث را تشکیل می داد؛ (45: -) زیرا وی نخستین فرد از امامان فقهی اهل سنت بود که نگاهی کاملاً عقل گرایانه داشت و درباره ی روایات، حساسیت و دقت ویژه ای را به کار می برد. از نظر ابوحنیفه، خبر واحد حجیت ندارد و ابن خلدون نقل شده است که وی از میان همه ی احادیث، تنها به هفده روایت اطمینان کامل داشت. چنین وضعیتی موجب شد که احمد و دیگر حنبلیان، به شدت به ابوحنیفه بتازند. ابوحنیفه جدای از رویکرد اجتهادی در فقه، بر خلاف احمد، فردی متکلم و در مباحث اعتقادی، عقل گرا بود.

8- احمد بن حنبل و عقاید

شاید بیش از هر چیز آن چه سلفیان را به طمع انداخته است که از احمد بن حنبل به عنوان هویتی برای خود استفاده کنند، ویژگی های اعتقادی مکتب او باشد. مکتب احمد بن حنبل به دلیل نقل گرایی، حدیث گرایی و ظاهرگرایی، زمینه ای مناسب برای بهره برداری و نسبت دادن سلفیان به احمد بن حنبل دارد و به همین علت نیز سلفیان، با این که اساساً مقلد نیستند، چاره ای ندارند جز آن که خود را به امام احمد بن حنبل منتسب بدانند.

در مجموع، عقاید احمد بن حنبل ریشه در رویکرد نقل گرایانه و حدیث گرایانه ی او دارد. به نظر او، اصول سنت، اقتدا به اصحاب رسول خدا (ص) و چنگ زدن به آن چیزی است که آن ها بر آن بوده اند. (46: ص 19) چنان که سیوطی گزارش می دهد، تا پیش از احمد، غلبه در میان اهل سنت با اهل حدیث بود؛ اما فرقه ها و مذاهب گوناگون و متضادی در میان آن ها حاکم بود. برخی از این فرقه ها عبارت بودند از: مرجئه، که قائل به عدم تلازم میان ایمان و عمل بودند؛ ناصبی ها، که با علی (ع) و خاندانش دشمن بودند؛ قدری ها، که کارهای بندگان را به انسان ها نسبت می دادند نه به خدا؛ جهمی ها، که هر نوع صفت کمال را از خداوند سلب کرده بودند و به مخلوق بودن قرآن اعتقاد داشتند؛ خارجی ها، که در مسأله ی تحکیم، علی (ع) را تخطئه کرده و از او و نیز عثمان، طلحه، زبیر، عایشه و معاویه تبری می جستند؛ واقفی ها، که در مسأله ی تحکیم در صفین و آفرینش قرآن از هر نوع اظهار عقیده خودداری می کردند؛ قاعدی ها، که خروج برپیشوایان ستمگر را لازم می دانستند، ولی خود بدان نمی پرداختند. (47: ص 328)

در این فضای پرآشوب و پر تضاد، احمد بن حنبل با ارائه ی اصولی خاص، همه ی این اندیشه های مخالف را از میان برد و اصول ثابت اهل حدیث را رقم زد. ماهیت اصول اعتقادی احمد، متناسب با دیدگاه های ظاهرگرایانه و نقل گرایانه ی او بود. او در

اعتقادات به کاربرد عقل باور نداشت و می کوشید همه چیز را با نقل ثابت کند. به نظر او، علم کلام منکر و پرداختن به آن نیز منکر است؛ هم چنین رسیدن به نتایج آن در زمینه ی عقاید و حتی هم نشینی با اهل کلام نیز منکر است؛ هر چند دلایل عقلانی آن ها برای دفاع از اسلام باشد. (48:ص14)

نکته ی دیگری که با روش شناسی و معرفت شناسی احمد سازگاری دارد، اعتقاد نداشتن به تأویل و حمل صفات خبری بر معنی ظاهری آن هاست، که در نتیجه به تشبیه و تجسیم می انجامد.

در این میان، نکته ای که نباید فراموش کرد این واقعیت است که باید میان اندیشه ی احمد بن حنبل و سلفیانی مانند ابن تیمیه تفاوت هایی قائل شد؛ به این معنی که در میزان اعتقاد به تشبیه و تجسیم میان این دو دیدگاه تفاوت های بسیاری وجود دارد. هر چند روش شناسی و معرفت شناسی احمد سرانجامی جز فرو رفتن در گرداب تجسیم و تشبیه ندارد، شواهدی وجود دارد که خود احمد در بحث عقاید نظرهایی مخالف با اندیشه ی تجسیم و تشبیه ارائه کرده است. برای نمونه، رزق الله بن عبدالوهاب تمیمی رئیس حنبلیان در زمان خود، (400 تا 488ق) گفته است که احمد منکر وجود جهت برای باری بوده است؛ زیرا جهات از ماسوای خود خالی هستند. بیهقی نیز در مناقب امام احمد و ابن جوزی در دفع شبه التثبیه از ابوالفضل تمیمی - که او نیز از روسای حنبلیان بوده است - نقل کرده اند که گفته است:

" احمد باور کسانی را که خدا را جسم می نامیده اند انکار کرده و گفته است: اسم ها از شریعت و لغت گرفته شده اند و اهل لغت این اسم را برای چیزی وضع کرده اند که دارای طول و عرض و شکل و ترکیب و صورت و عناصر باشد؛ در حالی که خداوند سبحان از همه ی این ها بر کنار است؛ بنابراین جایز نیست که جسم نامیده شود، به خاطر بر کنار بودنش از معنی جسمیت؛ و در شریعت هم چنین اسمی برای او نیامده، پس نام گذاری به آن باطل است." (49:ص20)

جالب آن که برخی همانند ابن ابی الحدید می کوشند وی را از اتهام به تشبیه و تجسیم به کلی تبرئه کنند. (50:ص299) شواهدی نیز وجود دارد که احمد در برخی موارد که آیه و حدیثی بر خلاف نظرش ارائه می شد، از روش نقل گرایانه ی خود عدول می کرد و به تأویل می پرداخت. برای نمونه، هنگامی که قائلان به خلق قرآن، به آیه ی شریفه ی «ما یأتیهم من ذکر من رَّیهم مُّحدَثٍ الا استمعوه و هم یعلبون» (سوره ی 21، آیه 2) استناد کردند، وی با تأویل آیه گفت: " احتمال دارد منظور از ذکر، ذکر دیگری غیر از قرآن، همچون ذکر پیامبر (ص) یا موعظه ی او به آن ها باشد." (51: ص 251 و 52: ص 361) او هم چنین برای اثبات ادعای خود درباره ی خلق نشدن قرآن، آیات نخست سوره ی الرحمن را تأویل می کرد و می گفت: خداوند با آیات «علم القرآن، خلق الانسان» (سوره ی 55، آیات 2 و 3) میان تعلیم قرآن و خلق انسان فرق نهاده است و از این جا معلوم می شود که قرآن مخلوق نیست؛ (53: ص 88) و یا آیه شریفه ی «و جاء ربک» (سوره ی 89، آیه 22) را به «آمدن امر یا ثواب» تأویل کرده است که بدون شک از نفی باری از جسمانیت او حکایت دارد. ابن جوزی از احمد بن حنبل نقل کرده است که در توجیه این تأویل خویش گفته است: " دلایل عقلی، آن را به این معنی بر می گرداند؛ چرا که جابه جایی بر خداوند روا نیست." (54: ص 110)

اما با وجود همه ی این استنادها، شکی نیست که نقل گرایی و حدیث گرایی، زمینه و بستر مناسبی برای رشد اندیشه های تجسیم و تشبیهی است که متأسفانه پس از احمد، بسیاری از حنبلیان و در رأس آنان، سلفیان از بربهاری تا محمد بن عبدالوهاب و پیروانش در آن گرفتار شدند.

با این همه، اگر چنین تأویل هایی از احمد درست باشد، باید گفت: ابن حنبل شخصیتی است که از نو باید شناخته شود. (55: ص 33)

اما در مجموع، اندیشه های اعتقادی احمد هرچه بود، چندان دوام نیاورد و با ظهور چهره هایی مانند «ابوالحسن اشعری» و «ابومنصور ماتریدی»، اندیشه های او به محاق رفت و غالب اهل سنت در عرصه ی مباحث اعتقادی، پیروان این دو مذهب کلامی شدند و مذهب حنبلی تنها در عرصه ی فقه باقی ماند.

9- بررسی تطبیقی سلفی گری و اندیشه ی احمد بن حنبل

چنان که گفته شد، تمام تلاش سلفیان، انتساب خود به احمد بن حنبل برای مقابله با بحران مشروعیت در جهان اسلام است. این واقعیت که سلفی گری به معنی مصطلح آن، پدیده ای نوظهور و بدعت آمیز است، سلفیان را از همان زمان ابن تیمیه به فعالیت برای معرفی خود به عنوان پیروان راستین احمد بن حنبل سوق داده است.

از این رو، نگاهی هر چند اجمالی به مبانی اندیشه ای احمد بن حنبل و سلفیان، ما را با تفاوت های عمده ی این دو دیدگاه کاملاً آشنا خواهد کرد. البته در خلال فصل های آینده، تفاوت ها بیش از پیش آشکار خواهد شد.

نخستین تفاوت میان اندیشه ی احمد و سلفی گری، ریشه در این واقعیت دارد که مهم ترین دشمنان سلفیان در هر عصری، خود حنبلیان بوده اند. در عصر برهاری، حنبلیات با وی به مخالفت برخاستند. (برای آشنایی با برهاری، ر.ک همین کتاب؛ فصل نهم). در قرن هفتم که ابن تیمیه اندیشه ی سلفی گری را بنیان نهاد نیز مریدان پدر که از شیوخ حنبلیان بود، با وی به مخالف پرداختند. (ر.ک همین کتاب؛ سلفی گری اعتقادی، ابن تیمیه). در قرن دوازدهم نیز نخستین افرادی که به مخالفت با محمد بن عبدالوهاب پرداختند، پدر و برادر او بودند که پیرو مذهب حنبلی بودند، تا آن جا که «سلیمان بن عبدالوهاب» برادر محمد، بر ضد او و عقایدش و برای تعارض با اندیشه های حنبلیان، کتاب «الصواعق الالهیه» را نگاشت. بنابراین در فرازهای مختلف تاریخی، خود حنبلیان مهم ترنی دشمنان اندیشه ی سلفی گری بوده اند.

تفاوت دوم در این است که احمد، دیدگاه تند اهل حدیث را که مستند به اندیشه ی عثمانی بود، تعدیل کرد و فرقه های مختلف و متضاد را نظام بخشید. رسول جعفریان در مقاله ای به این ویژگی مذهب حنبلی و شخصیت احمد بن حنبل به تفصیل اشاره کرده است؛ (28:). اما اندیشه ی سلفی گری نه تنها میان فرقه های اسلامی آتش نفاق و اختلاف را شعله ور کرد، بلکه حتی موجب شکاف داخلی مکتب حنبلی شد.

در زمانی که میان اهل حدیث، گروهی پسر عموی رسول خدا (ص) را سب می کردند و به علت تبلیغات دستگاه بنی امیه، بهترین و نزدیک ترین افراد به پیامبر (ص)، همانند علی (ع) و خاندانش مطرود شده بودند، احمد به شدت با این جریان مبارزه کرد و با وجود همه ی مخاطرات، نظریه ی ترابیع را ثابت و جایگاه اهل بیت (ع) را در میان اهل سنت تثبیت کرد. این در حالی است که سلفی گری در مسیری کاملاً مخالف حرکت کرد و حتی با وجود دیدگاه حدیث گرایی افراطی، احادیث احمد را که پیرامون جایگاه علی (ع) و خاندانش می باشد، از موضوعات یا جعلیات شمرد و نسبت دروغ به خاندان پیامبر (ص) داد.

تشبیه و تجسیم در عقاید احمد، هرچند زمینه های بروز و ظهور دارد، هرگز به اندازه ی نگرش های تجسیمی و تشبیهی سلفی گری نیست؛ به عبارت دیگر، مبانی ظاهر گرایی و معنی شناسی در سلفی گری به اوج رسیده است و اعتقاد به حمل صفات خبری بر معنی ظاهری آن ها رسماً در اندیشه های سلفی گری وجود دارد.

هم چنین در اندیشه ی سلفی گری ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب، مواردی دیده می شود که هیچ یک در اندیشه ی کلامی احمد بن حنبل سابقه ندارد. مسائلی مانند توسل، کاستن از مقامات بالای پیامبر (ص) و تبرک از مواردی است که هیچ یک در اندیشه ی احمد بن حنبل نبود و سلفیان آن ها را ابداع کرده و آورند.

بی شک اگر احمد زنده بود و جریان سلفی گری تکفیری و مبانی فکری آن را می دید، و همانند بسیاری از حنبلیان، از آنان برائت می جست.

:

.10.	.4.9	.3.8	.11.7	.2.6	.55	.5.4	.11.3	.2.	.1
.20.	.1.19	.2.18	.17.	.4.16	.1.15	.14.	.13.	.12.	.11.
.28.	.27.	.6.26	.1.25	.24.	.23.	.22.	.21.	.21.	.21.
.2.36	.2.35	.4.34	.3.33	.4.32	.3.31	.3.30	.29.	.29.	.29.
.45.	.44.	.43.«()	.1.42	.6.41	.40.	.39.	.1.38	.7.37	.7.37
.10.53	.3.52	.3.51	.50.	.49.	.1.48	.47.	.5.46	.5.46	.5.46
		1389	:.2	.4.58	.57.	.56.	.55.	.54.	.54.